

# ای حقیقت جو شخص محترم نامہ ٹی کہ بتاریخ ۴ اپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبت قرائت گردید.

حضرت عبدالہاء

Original English



۲۱

ای حقیقت جو شخص محترم نامہ ٹی کہ بتاریخ ۴ اپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبت قرائت گردید.

اما وجود الوہیت بدلائل عقلیہ ثابت است ولی حقیقت الوہیت ممتنع الادراک است زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی ہیچ مرتبہ دانہ ادراک مرتبہ عالیہ نماید مثلاً عالم جماد کہ مرتبہ دانہ است ممتنع است کہ عالم نباتا ادراک تواند بکلی این ادراک ممتنع و محال است و همچنین عالم نبات ہر چہ ترقی نماید از عالم حیوان خبر ندارد بلکہ ادراک مستحیل است چہ کہ رتبہ حیوان فوق رتبہ نبات است این شجر تصور سمع و بصر نتواند و عالم حیوان ہر چہ ترقی نماید تصور حقیقت عقل کہ کاشف حقیقت اشیاء است و مدرک حقایق غیر مرئیہ تصور نتواند زیرا مرتبہ انسان بالنسبہ بحیوان مرتبہ عالیہ است و حال آنکہ این کائنات تماماً در حیز حدوث و لی تفاوت مراتب مانع از ادراکست ہیچ مرتبہ ادنی ادراک مرتبہ اعلیٰ نتواند بلکہ مستحیل است.

ولی مرتبہ اعلیٰ ادراک مرتبہ ادنی کند مثلاً حیوان ادراک مرتبہ نبات و جماد کند انسان ادراک مرتبہ حیوان و نبات و جماد نماید ولی جماد مستحیل است کہ ادراک عوالم انسانی کند این حقایق در حیز حدوث است با وجود این ہیچ مرتبہ ادنی مرتبہ اعلیٰ را ادراک نتواند و مستحیل است.



ORIGINAL



AUDIO

پس چگونه میشود که حقیقت حادثه یعنی انسان ادراک حقیقت الوهیت کند که حقیقت قدیمه است تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بین نبات و حیوانست و آنچه انسان تصور کند صور موهومه انسان است و محاط است محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیت محاط نگردد بلکه بجمع کائنات محیط است و کائنات محاط و حقیقت الوهیتی که انسان تصور مینماید آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی اما انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقیقی پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که بتصور آید.

طیر ترابی نهایتش اینست مقداری از این بعد نامتناهی را پرواز تواند ولی وصول باوج آفتاب مستحیل است ولکن باید ادله عقلیه یا الهامیه بوجود الوهیت اقامه نمود یعنی بقدر ادراک انسانی .

این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط تام مثل اعضای هیكل انسانی چگونه اعضاء و اجزاء هیكل انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم اعضای این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلاً پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است باید چشم ببیند تا پا قدم بر دارد باید سمع بشنود تا بصر دقت نماید هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضاء است و همچنین سایر اعضاء.

و هر یک از این اعضاء وظیفه ئی دارد آنقوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبر جمیع اعضاء انسان است تا هر یک از اعضاء بنهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید اما اگر در آنقوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضاء از اجرای وظائف اصلی خود باز ماند و در هیكل انسانی و تصرفات اعضاء خلل عارض شود و نتیجه نبخشد.

و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظامست و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان و وظائف خود را مجری میدارد که ابداً خللی نیست واضح و مشهود میگردد که یک قوه کلیه موجود که مدبر و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را ادراک مینماید.

و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشو و نما مینماید ولی در تحت مؤثرات خارجه اند مثلاً آفتاب حرارت میبخشد باران میپروراند نسیم حیات میبخشد تا انسان نشو و نما نماید پس معلوم شد که هیكل انسانی در تحت مؤثرات خارجی است بدون آن مؤثرات نشو و نما ننماید آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری است مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب تا بر و بحر تبخّر نماید و از تبخّر ابر حاصل شود اینها هر یک هم مؤثرند و هم متأثر پس لابد منتهی بمؤثری

میشود که از کائن مؤثرند و هم متأثر پس لابد منتهی بمؤثری میشود که از کائن مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود.

و از این گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود دالّ بر وجود نامحدود است .

باری از این قبیل ادله بسیار که دلالت بر آن حقیقت کلیه دارد و آن حقیقت کلیه چون حقیقت قدیمه است منزّه و مقدّس از شئون و احوال حادثاتست چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات باشد آن قدیم نیست حادث است پس بدان این الوهیتی که سائر طوائف و ملل تصوّر مینمایند در تحت تصوّر است نه فوق تصوّر و حال آنکه حقیقت الوهیت فوق تصوّر است .

اما مظاهر مقدّسه الهیه مظهر جلوه کالات و آثار آن حقیقت قدیمه مقدّسه اند و این فیض ابدی لاهوتی حیات ابدیه عالم انسانیت مثلاً شمس حقیقت در افقی است عالی که هیچکس وصول نتواند جمیع عقول و افکار قاصر است و او مقدّس و منزّه از ادراک کلّ و لکن مظاهر مقدّسه الهیه بمنزله مرایای صافیه نورانیه اند که استفاضه از شمس حقیقت میکنند و افاضه بر سائر خلق مینمایند و شمس بکمال و جلالش در این آئینه نورانی ظاهر و باهراینست اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمس صادق است و اگر بگوید نیستم صادق است اگر شمس باتمام جلال و جمال و کالش در این آئینه صافیه ظاهر و باهر باشد تنزل از عالم بالا و سموّ مقام خود نموده و در این آئینه حلول نموده بلکه لم یزل همیشه در علوّ تنزیه و تقدیس خود بوده و خواهد بود.

و جمیع کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشد زیرا وجودش منوط و مشروط بحرارت و ضیاء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد این معیت الهیه است که در کتب مقدّسه مذکور است انسان باید با خدا باشد.

پس معلوم شد که حقیقت الوهیت ظهورش بکالاتست و آفتاب و کالاتش در آئینه شیء مرئی است و وجود مصرّح از فیوضات الهیه.

امیدوارم که نظر بینا یابی و گوش شنوا و پردها از پیش چشم بر خیزد \*